

نظریه اشراف دین بر سیاست

تاریخ دریافت: ۸۱/۶/۴

تاریخ تأیید: ۸۱/۱۰/۲۵

نصرالله حسین زاده*

مقاله حاضر در صدد تبیین نظریه «اشراف دین بر سیاست» از دیدگاه مهندس مهدی بازرگان است. وی دین را حاکم بر سیاست می داند و بر این باور است که هدف اصلی دین، «خدا و آخرت» می باشد و مسائل سیاسی جنبه دنیایی و فرعی دارند؛ از این رو بر اساس حکم عقل لازم است دنیا را بر طبق اصول توحیدی و بر پایه هدف غایی دین، سامان داد. بنابراین نظریه بازرگان، دین بر سیاست اشراف کلی داشته، آن را جهت می دهد و ولی وارد جزئیات آن نمی شود.

نظریه اشراف دین بر سیاست / ۱۸۵

واژه‌های کلیدی: دین، سیاست، دین و سیاست، اندیشه‌های سیاسی، بازرگان.

مقدمه

رابطه دین و سیاست و نسبت آموزه‌های دینی با مسائل مدیریتی و حکومتی، یکی از حوزه‌های بحث‌انگیز است. ریشه تاریخی این بحث به حکومت اسلامی مدینه بر می‌گردد که در آن نبی اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان مؤسس اسلام مدت ده سال در مدینه حکومت کرد و مانند تمامی زمامداران به تدبیر امور دنیوی مردم، چون جنگ و صلح، اقتصاد و زندگی اجتماعی، پرداخت. پس از رحلت پیامبر، مسلمانان از سر ضرورت و به سنت دیرینه قریش - برخلاف عقیده شیعه و رهیافت نصب - خود خلیفه‌ای برای پیامبر انتخاب کردند.

* حجة الاسلام نصرالله حسین زاده کارشناس ارشد علوم سیاسی دانشگاه باقرالعلوم (ع).

از آن جا که پیامبر مقام نبوت و امارت را با هم داشت، خلافت نیز کم و بیش مقام دین و سیاست را توأمان حفظ کرد و این وضعیت در روند تاریخی خلافت - علی رغم فراز و نشیبها - حفظ شد. این آمیختگی دین و دولت در حکومت مدینه عصر پیامبر، سبب شد که از آن زمان تا اوایل قرن بیستم مهم‌ترین مسأله در اندیشه سیاسی اسلام، مشروعیت حکام مسلمان باشد؛ اما پس از فروپاشی خلافت عثمانی در سال ۱۹۲۴ میلادی این سؤالات مطرح شد که آیا اصولاً دین و سیاست به هم آمیخته‌اند؟ آیا در اسلام حکومت خاصی پیشنهاد شده است؟ آیا باید حکومت دینی باشد؟ در پاسخ‌گویی به سؤالات فوق، متفکران مسلمان در دو طیف کلان قرار می‌گیرند: دسته‌ای وجود رابطه همگرایی میان دین و حکومت را منکرند و معتقدند پیامبر اسلام وظیفه‌ای جز ابلاغ رسالت نداشت، و تعالیم دینی نفیاً و اثباتاً نظری به امر حکومت ندارد، زیرا مقوله حکومت امری کاملاً عقلایی و غیردینی است و اداره جامعه و قوانین مورد نیاز آن نیز متکی بر عقل بشری و مبتنی بر مصلحت عامه است. با این توصیف، پیامبر نه به صرف حکم دینی، بلکه به ضرورت عقلی و آماده بودن مقدمات تشکیل حکومت، به برپایی حکومت در مدینه اقدام کردند.

دسته دوم میان دین و حکومت رابطه برقرار می‌کنند و نوعی تداخل را در قلمرو این دو مقوله تبیین می‌نمایند. اینان نیز در دو طیف متفاوت به نظریه‌پردازی پرداخته‌اند. عده‌ای این رابطه را به صورت رابطه مفهومی و ذاتی میان دین و حکومت می‌بینند و معتقدند پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به دستور خداوند (حکم درون دینی)، حکومت تشکیل داد و ضوابط و شرایط آن از سوی خداوند ابلاغ گردید و پیامبر و مردم نیز موظف به انجام آن بودند و هستند و برای عصر غیبت نیز اسلام نظام سیاسی خاصی یعنی ولایت فقیه را ارائه کرده است.

در حالی که عده‌ای دیگر این رابطه را معلول شرایط زمانی و مکانی خاصی تلقی می‌کنند و معتقدند با توجه به روح کلی اسلام و گستردگی احکام و ضرورت استمرار و تداوم آن، بر پایی حکومت، از سویی از ضروریات اولیه دین اسلام به شمار می‌آید و از سوی دیگر، به دلیل خصلت دنیوی سیاست، حکومت واقعی جز جعل ندارد، از این رو معتقد به اشراف دین بر سیاست هستند. چون اصول و اساس آن حکومت از اسلام و دین است، پس حکومت، دینی و الهی است.

نگرش به دین

آنچه از آثار بازرگان به دست می‌آید این است که وی دو نوع نگرش متفاوت به دین دارد: یکی این که او دین را امری درونی و دلبسته انسان و مربوط به ملکات و مکتسبات شخصی می‌داند: اصولاً دین «چه در نزد پیشروان و چه در نزد پیروان» یک امر درونی و دلبسته انسان است،

در حالی که علم یک عارضه سطحی و مشهود خارجی یعنی عمل حواس و مغز می‌باشد و کاری به ملکات و مکتسبات شخصی ندارد.^۱

نگرش دیگر بازرگان به دین، تلقی ایدئولوژیک از آن است که بر این اساس، دین هم هدف را نشان می‌دهد و هم طریق رسیدن به آن را:

اسلام اشتغال جدید و زندگی محدود یا مخصوص نیاورد. برای همان اشتغالات و فعالیت‌ها یعنی زندگی بشری طبیعت روش «یا طریقی» را معین کرد و هدف به انسان داد... اگر بخواهیم تعلیمات اسلام را خلاصه کنیم باید بگوییم هدف خداست، مرکب زندگی و طریق اسلام.^۲

از نظر ایشان، ایدئولوژی حاوی هدف، مکتب، روش، تاکتیک، برنامه و نوعی معیار فکری حاکم بر افکار و اعمال اجتماعی است.^۳ بنابراین معتقد است «ما می‌خواهیم ایدئولوژی خود را از اسلام یا از ایمان الهی استنباط کنیم»؛^۴ در این راستا، بعثت انبیا را بهترین دلیل می‌داند:

در قضیه بعثت پایه‌هایی از ایدئولوژی حکومت و اداره اجتماع بر اساس موازین محکم مقبول وجود دارد و بنابراین ممکن است خود، مایه و بنایی برای استخراج ایدئولوژی گردد.^۵ البته استدلال وی بر ضرورت الهی بودن ایدئولوژی دارای دو مقدمه است: اول این که ایدئولوژی‌ها در دنیای معاصر نمی‌تواند یک بعدی باشد و باید همه‌جوه زندگی انسان را در بر بگیرد: در دنیایی که جنگ‌ها و حکومت‌ها عام و کلی - Totalitaire - هستند یعنی تمام مناطق و منافع کشور را در برمی‌گیرند و به همه شؤون اجتماع نظر دارند، آیا ایدئولوژی می‌تواند فقط توجه و نظر به یک جنبه از جنبه‌های اجتماع و انسان مثلاً اقتصاد داشته باشد؟ چنین چیزی معقول است؟ تجربه گذشته آیا به ما نیاموخته است که عوامل مؤثر روی انسان متغیر بی‌شمار است و باید به همه جوانب نگاه کرد؟^۶

دوم این که جز یک مبدأ عالم و دانا و قادر نمی‌تواند چنین تسلط و احاطه‌ای بر انسان و جامعه داشته باشد که بتواند ایدئولوژی ذو ابعادی تدوین کند و فقط خدا چنین مشخصاتی را داراست:

دیدگاه ایدئولوژی باید از کرسی‌های اعلای خالقیت و الوهیت بدست آید تا بزرگ و کوچک، غنی و فقیر، دانا و نادان، زیرک و کودن، زن و مرد، سیاه و سفید، خوب و بد همه به یک چشم نگاه کرده شوند و متساویاً مورد حمایت و تربیت و رحمت قرار گیرند... و تمام امور و شؤون مختلف اعم از امنیت، سیاست، اقتصاد، فرهنگ، بهداشت، هنر، فکر و عقیده را زیر سایه خود در برگیرد و بپرواند.^۷

بنابراین ایدئولوژی ایده آل از نظر وی، ایدئولوژی الهی است، چرا که به تمام جهات و نیازهای

حیاتی بشر توجه کامل داشته است.

بازرگان با توجه به دو نوع نگرشی که به دین دارد، نقش و هدف دین را در جهات متعدد می‌بیند؛ از این رو بنابر نگرش اول یعنی دین به عنوان محل کشف و شهود، کار و هدف پیامبران و مذاهب برانگیختن انسان و منابع انرژی انسان است و «هدف هدایت آنها نیز باید دل انسان که مبدأ همه چیز است باشد»^۸ و نقش انبیا در این نگاه اتصال بنده با خداوند و رساندن انسان به آسمان است، یعنی «عبور دادن انسان بی‌نهایت کوچک و سپردادن او به مراتب بی‌نهایت بزرگ الهی از یک طرف و سرریز کردن انسان‌های بی‌نهایت بزرگ به جانب بی‌نهایت کوچک»^۹ در این نگاه، شأن مؤمن عمدتاً عبادت، کار نصوص دینی، بشارت و انداز، هدایت، شفا و رحمت، خروج انسان از جهل و تاریکی و سوق دادن انسان به ایمان^{۱۰} و توافق نیک نیازی و خود نیازی است.^{۱۱}

اما در نگاه دوم، کار دین و انبیا عمل‌گرایی و لذا ترکیب عقل و عاطفه و عمل،^{۱۲} قیام به قسط و حکومت بین مردم،^{۱۳} تعیین تکالیف مردم در دوران حیات و سرنوشت بعد از ممات،^{۱۴} وضع انواع احکام انفرادی و^{۱۵} اجتماعی و تکامل بشر از طریق کار است.^{۱۶}

بنابراین هدف دین متوجه کردن انسان به خارج از خود و مسائل کوچک شخصی (دین به عنوان ایدئولوژی) و ارتباط دادن با مفاهیم و موضوعات بالاتر و عالی‌تر (دین به عنوان محل کشف و شهود و بندگی) است.

شایان ذکر است که بازرگان از این دو نگاه، نگاه اول را اصلی و نگاه دوم را فرعی می‌داند:

البته سعادت، سلامتی، عافیت، برکت، نعمت، رحمت، امنیت، استقلال، عزت، قدرت، دانایی و خیلی چیزهای دیگر را انبیا برای بشریت می‌خواستند و وعده آن را به شرط ایمان و عبادت می‌داده‌اند، ولی اینها اهداف فرعی و محصولات ضمنی است که در سایه پرستش خدا به دست می‌آید.^{۱۷}

فهم اجتماعی از دین

بازرگان بر این باور است که در دین توجه بسیاری به اجتماع و مسائل اجتماعی شده است و خداوند فقط بادل انسان‌ها کار ندارد، بلکه به زندگی اقتصادی و اجتماعی توجه دارد تا جایی که به یوسف تعلیم اداره امور اقتصادی می‌دهد.^{۱۸}

او معتقد است دین اسلام برخلاف دین موسی علیه السلام که توجه به دنیا داشت و دین عیسی علیه السلام که تعلیم اخلاق و آخرت را می‌داد، دین جامع دنیا و آخرت و اداره کننده کلیه شؤون حیاتی اعم از مادی و معنوی و ضروری و اجتماعی است.

یقیناً هیچ کس، چه دوست و چه دشمن، منکر جامعیت اسلام و عنایت خاصی که از نظر عقیده‌ای و عملی از ابتدای ظهور اسلام به مسائل زندگی و امور اجتماعی شده است نمی‌باشد. از خوراک و ازدواج گرفته تا جنگ و کشورداری و داوری.^{۱۹}

از این رو اسلام موجود زنده‌ای است که هم جذب کننده و تحلیل دهنده است، هم دفع کننده مبارز و هم رشد دهنده مولد. از روز اول بعثت و دعوت حضرت محمد ﷺ هر سه عمل فوق با هم تحقق و جلوه داشته است.^{۲۰}

او با نگرشی که از دین و فهمی که از اجتماعی بودن دین دارد، فراموش کردن خدا و نقش او در زندگی را، بدتر از نافرمانی خدا تلقی می‌کند.

فراموش کردن خدا و نقشی برای او در زندگی ندیدن بدتر از نافرمانی او می‌باشد و به یاد خدا بودن از هر چیز مهم‌تر بوده و اعراض از آن سبب گرفتاری دنیا و نابینایی در آخرت می‌شود.^{۲۱}

بازرگان بر اساس باور فوق از آیه بعثت^{۲۲} چنین استنباط می‌کند:

اولاً، این آیه راجع به نبوت پیغمبر خاتم و رسالت اوست. رسالتی که از زمان ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام توأم با امامت یعنی پیشوایی از همه جهت و از جمله حکومت و اداره امت نیز بوده است.^{۲۳}

ثانیاً، برنامه بعثت و رسالت پیغمبر در آیه فوق شامل چهار بند است:

بند اول، ایمانی است؛ بند دوم (ویزگیهم)، بند تربیتی و اخلاقی است؛ بندهای سوم و چهارم، تعلیماتی است، تعلیم کتاب یا سرنوشت و جهان بینی و تعلیم حکمت یا دستور العمل‌های دنیایی و زندگی.^{۲۴}

وی در تعریف حکمت که بند چهارم آیه بعثت است می‌نویسد:

«کتاب» و «حکمت» که از طرف حضرت رسول ﷺ بر مردم تعلیم داده می‌شود. منظور از کتاب به قول مرحوم طالقانی سرنوشت بشر است و آنچه مقدر و در جهان بینی الهی است، غرض از حکمت نیز دستور العمل‌ها و احکام اخلاقی و اجتماعی و زندگی می‌تواند باشد.^{۲۵}

ثالثاً، رسالت و برنامه پیامبران شامل دو قسم یا دو نوع کار است: یکی، هدایت مردم به سوی خدا و آخرت؛ دیگری، مدیریت جامعه و هدایت مردم به زندگی و سعادت دنیا. البته بازرگان بر این باور است که پیامبر اسلام و همه انبیا در نوع اول از رسالت خویش یعنی هدایت، بدون هیچ گونه الهام و استشاره و امداد از غیرخدا، انجام وظیفه کرده و مؤید من عندالله بوده‌اند و کسب نظر و جلب رضایت از کسی حتی از نزدیک‌ترین و صالح‌ترین اصحاب نمی‌کردند، اما در قسم دوم از رسالت یا مأموریت و ولایت، که غیر از نبوت و هدایت است، رسول اکرم با همه عقل و بصیرت و صلاحیت

دستور صریح «وشاور هم فی الأمر» را دریافت می‌کند:

یکی، دعوت مردم به سوی خدا و آخرت و عرضه کردن آیین خود یا هدایت مردم و دیگری، یک عمل دنیایی در جهت اصلاح و نجات مردم و اداره امور است، اولی که به طور خلاصه هدایت می‌نامیم، اساس نبوت است... دومی که نام آن را مأموریت می‌گذارم از مقوله مدیریت است...

پیغمبر خودمان حضرت خاتم الانبیا که آورنده قرآن، بنیان‌گذار اسلام و ارشادکننده مردم جهان به سوی رحمان بود و هم به رهبری مؤمنین و تأسیس مدینه النبی و جامعه مسلمین پرداخت، رهبر جامعی که علاوه بر قانون‌گذاری، شامل مدیریت اجتماعی، تشکیلاتی، اقتصادی، جنگی، قضایی و خانوادگی بود.^{۲۶}

در نهایت وی معتقد است ضمن توأم بودن دو وظیفه فوق یعنی هدایت و مدیریت جامعه، هر دو از اهداف رسالت انبیا هستند، لکن هدایت هدف اصلی خداوند از ارسال رسول بوده و مدیریت جامعه هدف فرعی و ضمنی برای پیامبر است، چراکه از نظر وی هیچ منافاتی بین دنیا و آخرت وجود ندارد، بلکه آنچه در ادیان و اسلام مذموم است دلبستگی به دنیا و غفلت از آخرت است:

آنچه در اسلام و ادیان توحیدی از ما خواسته یا به ما پیشنهاد کرده‌اند، ایمان به خدای واحد، انتظار و تدارک زندگی جاودانه آخرت و خروج از اسارت و عشق ورزیدن انحصاری به لذت‌های کوتاه مدت زندگی خود خواهانه دنیا است... و آنچه ادیان توحیدی پست شمرده‌اند، این است که انسان خود را فدای جمع‌آوری مال و منال دنیا کرده، از تکالیف و حقوق یا نیازهای دیگران غمی به دل راه ندهد و هدف عالی‌تری نداشته باشد.^{۲۷}

بنابراین محور اصلی رسالت، خدا و آخرت است و مسائل سیاسی و این دنیایی جنبه فرعی دارند، نه این که دین‌کاری به سیاست ندارد و هدایت و رهبری سیاسی مردم از اهداف رسالت و دین اسلام نیست:

شرایع الهی و به خصوص اسلام، در مجموعه تعالیم و احکام خود صراحتاً یا تلویحاً در همه قضایای زندگی این دنیای مردم وارد شده است؛ از خوردن و خوابیدن، پوشیدن و ازدواج و تشکیل خانواده تا بهداشت و اقتصاد و اخلاق و جنگ و حکومت.^{۲۸}

وی در جای دیگر می‌گوید:

اگر کلمه طیبه «لا إله إلا الله» را که چکیده آیین و کلید رضوان است نگاه کنیم، با گفتن آن تندترین و فراگیرترین شعار سیاسی را ادا کردیم و به جنگ تمام پادشاهان و فرمانروایان و دیکتاتورهای تاریخ و نظام‌های سیاسی و ایدئولوژی‌های دنیا رفته‌ایم. ورود و دخالت در

سیاست از این بیشتر نمی‌شود.^{۲۹}

از این رو در ادیان به خصوص اسلام و کتابش قرآن، عنایت و اشاره به دستورهایی که با زندگی روزمره افراد و اجتماعات و مصالح امور دنیایی بشر سروکار دارد فراوان است اما همه اینها وسیله ساز حیات و تقرب ما به خداست:

قرآن و رسالت پیغمبران نسبت به امور دنیایی ما، نه بیگانه است و نه بی‌نظر و بی‌اثر، آنچه از این بابت عاید انسان‌ها می‌گردد، «محصول فرعی» محسوب می‌شود و به طور ضمنی به دست می‌آید.^{۳۰}

با نگرش فوق به دیدگاه وی درباره رابطه دین و سیاست می‌پردازیم.

دین و سیاست

در مورد دیدگاه مهندس بازرگان در زمینه رابطه دین و سیاست، تا سال ۱۳۷۱ ایشان را در طیف کسانی قرار می‌دادند که قائل به ارتباط وثیق میان دین و سیاست بودند، اما پس از ایراد سخنرانی «خدا و آخرت هدف بعثت انبیا» در سالگرد جشن مبعث آن سال، روال قبلی خدشه دار شده و در این باره اختلاف نظر حاصل گردید.

بعضی از محققان و خوانندگان آثار وی، در دوران قبل و بعد از انقلاب اسلامی، از گفته‌هایش در سخنرانی مزبور استنباط کردند که «او گمان می‌برد که دین برای دنیاست و همین که دانست چنین نیست بر آن اندیشه رقم بطلان زد»؛^{۳۱} به عبارت دیگر، وی معتقد شد که دین رابطه معنوی بین انسان و خداست و برای آباد کردن آخرت آمده و ارتباطی به دنیا ندارد و بدین ترتیب آنچه را در قبل گفته بود، اشتباه پنداشت.

اینان به طور کلی سخنرانی مزبور را حاکی از بازگشت بازرگان به طیف دیدگاه تفکیک دین از سیاست دانسته و با تمسک به آن تلاش کردند اصل حکومت اسلامی را غیر ممکن نشان دهند و جدایی دین از سیاست را با پیشنهاد حکومتی غیر دینی (لاییک) تحقق بخشند. همچنین چرخش فکری بازرگان را دلیلی بر بیهودگی تلاش‌های مسلمانان جهت تحقق احکام الهی با تشکیل حکومتی اسلامی در عصر غیبت پنداشتند و به کلی چنین اقدامی را مردود دانستند.

در مقابل دیدگاه فوق، عده دیگری از دوستان و معاشران بازرگان که علاوه بر آگاهی از آثار وی، روابطی نزدیک با خود او داشتند، با رد ادعای فوق، مدعی ثبات سیر فکری بازرگان شده و اظهار داشتند که هیچ تغییری در دیدگاه اولیه وی راجع به ارتباط دین و سیاست روی نداده است. «اظهار نظر اخیر وی دال بر پرهیز از قراردادن هدف کسب قدرت سیاسی به عنوان هدف دین است و نه

پرهیز از دخالت دین در حوزه سیاست».^{۳۲}

در این جا ابتدا مرور کوتاهی به نظریات مختلف در این زمینه خواهیم داشت و آن‌گاه به تبیین نظریه «اشراف دین بر سیاست»، که به نظر نگارنده از محتوای فکری بازرگان قابل استنباط است، می‌پردازیم.

برخی اقوال در زمینه دیدگاه بازرگان

از جمله کسانی که گمان برده تحولی اساسی در اندیشه مهندس بازرگان رخ داده و ایشان را در صف مخالفان حکومت دینی و قائلان به جدایی دین از سیاست قرار داده است، عبدالکریم سروش است: مرحوم بازرگان در دوران پس از انقلاب و با نزدیک‌تر شدن به پایان عمر، مسأله انتظار از دین برایش هر چه بیشتر مطرح شد. ایشان در بعثت پیامبر در سال ۱۳۷۱ سخنرانی فوق العاده مهمی کرد. در این جا ما شکاف خیلی عمیقی بین اندیشه جدید بازرگان و اندیشه‌های قبلی او می‌بینیم.^{۳۳}

او بر این باور است که بازرگان در این مسأله رفته رفته به این معنا متمایل شد که اگر قصه دین، قصه فقه و مقررات اجتماعی باشد و ما دین را برای این مقررات بخواهیم، در این صورت چندان نیازی به دین نیست، چرا که مقررات اجتماعی را به نحوی از انحا و با توافق عقلا می‌توان وضع کرد و بر وفق آنها عمل کرد.

بنابراین وی به این جا رسید که پیامبران اولاً و بالذات برای اداره امور اجتماع نیامده‌اند، این انتظار مهم‌ترین انتظاری نیست که ما از انبیا داریم. حاجت اصلی ما به دین در جای دیگر است، چرا که سر حاجت به انبیا چیز دیگری است.^{۳۴}

در نقد سروش باید گفت اولاً، فقره‌های مورد استناد وی دلالت بر جدایی دین از سیاست نمی‌کند، چرا که بازرگان بیشتر در صدد بیان این مطلب هست که اصل و اساس رسالت انبیا، خدا و آخرت است و بقیه مسائل نتایج ضمنی و فرعی هستند. و این که مسائل اجتماعی و سیاسی را در اختیار عقلا و عقل قرار دادن، نمی‌رساند که دین به آن توجه ندارد و یا این که انبیا توجهی به آنها نداشته‌اند، چرا که در بعضی از بخش‌های همین سخنرانی به صراحت اقرار می‌کند که قرآن توجه ویژه‌ای به مسائل سیاسی داشته است:

شرایع الهی و به خصوص اسلام، در مجموعه تعلیمات و احکام خود صراحتاً یا تلویحاً در همه قضایای زندگی این دنیایی مردم وارد شده است؛ از خوردن و خوابیدن، پوشیدن و ازدواج و تشکیل خانواده تا بهداشت و اقتصاد و اخلاق و جنگ و حکومت.

ثانیاً، اگر پیامبران اولاً و بالذات برای دعوت مردم به خدا و آخرت آمده‌اند، راهی برای هدایت انسان به سوی خدا و آخرت ندارند جز در امور روزمره و سرنوشت‌ساز، و به عبارت دیگر در امور اجتماعی - سیاسی مردم، دخالت کرده و خطامشی کلان هدایت جامعه را بدهند، چرا که بنا به اعتقاد بازرگان دنیا مزرعه آخرت است و اگر دنیا آباد نباشد چگونه می‌شود آخرت آبادی داشت و بیان هدف اعلا به معنای نادیده گرفتن اهداف پایین تر نیست.

همچنین در نقد سروش هیچ کلامی بهتر از پاسخ خود بازرگان در آخرین مکتوبش نیست که می‌نویسد:

از خود نپرسیده‌اند که چگونه ممکن است کسی که در سال‌های قبل از چهل... در زندان شاه کتاب «بعثت و ایدئولوژی» را نوشته...حالا طرفدار «تز جدایی دین از ایدئولوژی و منع دین از نزدیک شدن به حوزه دستورهای اجرایی» شده باشد؟...

ایدئولوژی می‌تواند اصول و اهداف یا چارچوب خود را از دین بگیرد، ولی دین و ایدئولوژی دو مقوله جدا از یکدیگرند. ادیان توحیدی الهام شده از طرف خالق عزیز حکیم، قطعاً نظر و اثر در شؤون دنیایی و انسانی دارند... اگر خدا پرست و خدا دوستیم، باید در تدوین ایدئولوژی، سیستم حکومت، قوانین اقتصاد و در کلیه فعالیت‌ها و خواسته‌ها طوری حرکت و عمل کنیم و تدوین اصول و فروع کنیم که اولاً، بر طبق کتاب و سنت و به سوی خدا و در جهت تکامل و تقرب باشد؛ ثانیاً، مابینت و مخالفت با رهنمودهای دین و حدود و احکام شریعت نداشته باشد. اگر چنین کردیم، می‌توانیم اسم آن را ایدئولوژی اسلامی، حکومت اسلامی یا اقتصاد اسلامی و غیر آنها بگذاریم.^{۳۵}

اما کسانی که معتقدند تغییری در اندیشه مهدی بازرگان رخ نداده است زیادند، از آن جمله: عبدالعلی بازرگان است. او همانند بسیاری از همفکران مهندس بازرگان بر این باور است که موضوع تفکیک دین از سیاست سوء تفاهم و برداشت نادرستی از نظریه ایشان درباره انتظار از دین است: عده‌ای چنین تصور کرده‌اند که مهندس بازرگان در سالیان آخر عمر خود نسبت به رابطه دین و سیاست تجدید نظر نموده و قلمرو دین را منحصر به «خدا و آخرت» کرده است.

وی ادامه می‌دهد:

جناب دکتر سروش، همچون اندیشمندان دیگری که از نزدیک با افکار و نظریات ایشان آشنا نبوده و در قلمرو مسائل اجتماعی و سیاسی با ایشان مراوده و همکاری نداشته‌اند، تصور می‌کردند این نظریه (سخنرانی ۱۳۷۱) تجدید نظر و تحولی - البته مثبت و میمون - در افکار ایشان به شمار می‌رود که حاصل یک عمر تلاش و تجربه است و برخی نیز آن را تعدیل و تسویه‌ای به حساب آورده

و عده‌ای نیز که از ابتدا با پیوند دین و سیاست مخالف بوده یا اصلاً با دین و ایمان میانه‌ای نداشتند، آن را با توجه و ترک موضعی تلقی کرده و به خود تبریک گفتند....

حقیقت این است که به استناد و نوشته‌های سابق و بیان صریح و مؤکد خود ایشان در جلسات متعدد سخنرانی و در سال‌های آخر عمر، هیچ‌گونه تجدید نظر و تحول و تغییر و حتی تعدیل و تکمیلی در افکار و نظریات سابقشان درباره «رابطه دین و سیاست» حاصل نشده بود، بلکه تأکید و تمرکزی بر اولویت و اصالت مسأله خدا و آخرت، در معارف دینی بود.^{۳۶}

محمد بسته نگار با توجه به آثار سابق و سخنرانی سال ۱۳۷۱ بازرگان بر این باور است که نظریات ارائه شده بازرگان در کتاب مرز میان دین و سیاست که سخنرانی وی در کنگره انجمن‌های اسلامی سال ۱۳۴۱ است و سخنرانی عید مبعث سال ۱۳۷۱، در مورد مرز میان دین و سیاست و حدود دخالت دین و حکومت یکی است و آن عدم دخالت حکومت در زندگی خصوصی افراد می‌باشد. سخنرانی اخیر تأکیدی است بر آنچه که چهل سال قبل گفته‌اند، نه تجدید نظر در اندیشه و افکارشان آن گونه که این شبهه پیش آمده است.^{۳۷}

اشراف دین بر سیاست

آنچه روشن است این که ورود بازرگان به سیاست و انجام دادن خدمات فرهنگی و اجتماعی بر پایه دیانت او استوار بوده است. او ورود خود را به مبارزات سیاسی و اجتماعی، دیانت (مسلمان بودن)، ملیت (ایرانی بودن) و خدمت (مصدقی بودن) معرفی می‌کند^{۳۸} و به دفعات در آثار خود آورده است که «برای ما مبنای فکری و محرک و موجب فعالیت اجتماعی و سیاسی معتقدات اسلامی بوده است».^{۳۹}

به نظر نگارنده و با استناد به نوشته‌های سابق و تأمل و بررسی دقیق نکات گفته شده در سخنرانی سال ۱۳۷۱ و بیان صریح و مؤکد خود ایشان در جلسات متعدد سخنرانی به خصوص جواب ایشان از همه انتقادات و برداشت‌های ناصواب از آن سخنرانی، هیچ‌گونه تجدید نظر، تحول و تغییر و حتی تعدیل و تکمیلی در افکار و نظریات سابق ایشان درباره «رابطه دین و سیاست» حاصل نشده است، بلکه تأکید و تمرکزی بر اولویت و اصالت مسأله خدا و آخرت در معارف دینی بود و همواره در همه برهه‌های حیات خود قائل به اشراف دین بر سیاست بود؛ برای نمونه در آخرین نوشته خود «آیا اسلام یک خطر جهانی است؟» (در سی‌ام آذر ۱۳۷۳ در کیهان هوایی نیز به چاپ رسید) می‌نویسد:

چگونه ممکن است کسی که در سال‌های قبل از چهل... در زندان شاه کتاب «بعثت و ایدئولوژی» را نوشته و نشان داده است که در برابر همه فلسفه‌های اجتماعی و مکاتب

سیاسی شرقی و غربی می‌توان از اسلام و از برنامه بعثت پیغمبران، ایدئولوژی جامع و مستقل برای اجتماع و حکومت خودمان استخراج کرد و کسی که به عنوان وظیفه دینی، بیش از نصف عمر خود را در مبارزه علیه استبداد و استیلای خارجی گذرانده و برای حاکمیت قانون و ملت فعالیت کرده است، حالا طرفدار «تز جدایی دین از ایدئولوژی و منع دین از نزدیک شدن به حوزه دستورات اجرایی» شده باشد؟^{۴۱}

بازرگان همواره معتقد بود که اصل و اساس دین، خدا و قیامت است، چنان‌که در سخنرانی جشن مبعث در سال ۴۱ می‌گوید:

خصوصاً که دین، همه‌اش اخلاق و احسان و طهارت نیست که به عاطفه نفسانی و آزمایش‌های اجتماعی به آنها رسیده باشیم. خدا و قیامت هم در آن هست که به حس و تجربه ما در نیامده و در نمی‌آید اتفاقاً چه از جهت نظری و فکری و چه از جهت آثار علمی و داخلی و خارجی اصل و اساس هم آنهاست.^{۴۱}

بنابراین از نظر ایشان نه تنها دین و سیاست از هم جدا نیستند، بلکه توجه و علاقه دین به سیاست و اداره اجتماع در رأس مسائل دینی است:

اسلام نه تنها بی طرف و بی علاقه نسبت به سیاست و اداره اجتماع نبوده است، بلکه مسأله حکومت یا «ولایت» را از اهم مسائل دینی می‌داند و شرکت مسلمانان را در انتخابات والی و مشارکت او در اجتماع امت و مراقبت از حکومت را در ردیف نماز و روزه و بلکه مقدم بر آنها می‌شمارد.^{۴۲}

وی می‌افزاید: در اسلام از قدم اول ایمان و عمل توأم بود و دین و سیاست (به معنای اداره امت) پا به پای هم پیش می‌رفت. قرآن و سنت سرشار از آیات و اعمال مربوط به امور اجتماع و حکومت هستند... سکه تشیع اگر یک روی آن دینی و فکری است، روی دیگرش سیاسی و اجتماعی بوده و تا ظهور دولت حقه امام زمان (عج) ادامه خواهد داشت.^{۴۳}

درباره تأثیر دین در جوامع و این‌که آیا اسلام، همان‌گونه که در چهارده قرن پیش جنبشی به وجود آورد، هنوز هم می‌تواند عامل تحرک و جوابگوی مسائل و مشکلات روز باشد و یا این‌که عمر خود را کرده و نقش خود را بازی نموده است و جایش باید در صفحات تاریخ باشد، بازرگان می‌گوید: همان‌طور که خدا نمی‌میرد، دین خدا و امت خدا هم نباید بمیرد، «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ». فرد مسلمان فرسوده می‌شود و پیر و فرتوت می‌گردد، ولی اسلام پیر نمی‌شود، همیشه زنده و جوان است، بلکه بالا می‌رود، «الاسلام یعلو و لا یعلی علیه».^{۴۴}

وی همچنین معتقد است دیانت و سیاست از عوامل مؤثر دست اول اجتماع و سرنوشت ما به

شمار می‌روند، خواه کسی معتقد و طرفدار و عامل به آنها باشد یا نباشد. بنابراین مصلحت و ضرورت ایجاد می‌کند که حدود معقول ارتباط و تداخل آنها را مطالعه کنیم. وی حتی سرّ انحطاط ملل مسلمان در جهان را دوری آنها از امور فعال زندگی معاشی و امور سیاسی و اجتماعی می‌داند: یکی از عوامل و علل بزرگ رکود و سقوط ملل مسلمان پس از صدر اسلام، اعراض آنها از کسب و کار و از وظایف عملی به طور کلی و بی‌اعتنایی به امور فعال زندگی معاشی و بالاختصاص اداری و اجتماعی می‌باشد.^{۴۵}

همان‌طور که گذشت، ایشان یکی از نقش‌های اساسی پیامبران را هدایت جامعه و رهبری آنان می‌دانست. به حکم قرآن نقش پیامبران - یا یکی از نقش‌های اساسی آنان - حفظ جامعه بشری یا رهبری مردم به سوی امت واحد در زیر رایت و حکومت خالق یکتاست.^{۴۶} وی در جواب فوستل دوکولانژ که در کتاب تمدن قدیم، نوشته بود مسیحیت، مذهب را از حکومت جدا کرده و استناد می‌کند به کلام حضرت مسیح که فرمود: «آنچه از قیصر است به قیصر و آنچه از خداوند است به خداوند ادا کنید»، می‌گوید:

چگونه ممکن است کلام منتسب به حضرت مسیح را چنین تعبیر کرد که در کار دنیا و حکومت باید تابع قیصرها بود و در کار اخلاق و معنویت تابع خداوند! اصولاً حیات معنوی و مادی را چگونه می‌توان از یکدیگر جدا ساخته و اجازه داد افراد بشر در حیات مادی مطیع حکام و در حیات معنوی آزاد باشند و کسی جز خداوند بر روح ایشان حکومت نکند؟ صرف نظر از این‌که روح و جسمی وجود داشته باشد یا نداشته باشد این دو عنصر آن قدر در وجود انسان آغشته به هم و حاکم و محکومند که تفکیک میان آنها و تفرقه در عمل امکان‌پذیر نیست.^{۴۷}

وی ادامه می‌دهد:

منطق صحیح همان اسلام است که در اسلام آمده از پیغمبر نقل می‌کند که فرمود: «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق» و قرآن به طور عام و مثبت اعلام می‌کند که «الحکم لله». این همان عدم تفکیک دین از سیاست و بلکه آمریت دین بر سیاست است.^{۴۸}

بازرگان بر این باور است که اسلام و مسیحیت دارای اختلافات اصولی و عملی هستند از این رو

حساب آن‌دو از هم جداست:

... وقتی اروپایی‌ها از مضار (یا مزایای) دین و آثار آن صحبت می‌کنند، مبنای ذهنی و تجربی آنها صرفاً دیانت و روحانیت مسیحی است، ولی نویسندگان و به قول خودشان متفکرین ما آن استدلال‌ها و استنتاج‌ها را عیناً به دنیای اسلام و مشرق زمین تعمیم و

تطبیق می‌دهند. بدیهی است که از نظر منطقی طرز عمل غلطی است و مابین دو محیط و این دو مذهب اختلافات اصولی و عملی فراوان وجود دارد.^{۴۹}

علت این که معتقدان اروپایی خیلی بیش از مسلمان‌ها طرفدار عقیده فردی و خصوصی بودن ایمان شده‌اند و مذهب و حکومت را سالهاست تفکیک کرده‌اند، شاید به علل زیر باشد،

۱- در آن جا از اجتماع و تمدن و حکومت روی هم رفته خیر و کمال برده‌اند؛

۲- مسیحیت توجهش بیشتر به فرد است و با اجتماع و اداره اجتماع کاری ندارد و چون اجتماع متمدن تا اندازه‌ای جایگزین دستوره‌های فردی، اخلاقی و ارتباطی شده است، وجود دین را امری اختیاری می‌پندارند؛

۳- ادیان آنها - که البته تحریف و تضعیف شده - به صورت امروزی ناتوان در برابر احتیاجات و مسائل و مشکلات روز است.^{۵۰}

وی در مقابل ضعف و ناتوانی مسیحیت، از توانایی اسلام سخن به میان می‌آورد و استناد می‌کند به قول برناردشاو، فیلسوف انگلیسی، که گفته بود:

به نظر من اسلام تنها مذهبی است که استعداد توافق و تسلط بر حالات گوناگون و صور متغیر زندگی مواجه با قرون مختلف را دارد... به نظر من اگر مردی چون او (حضرت رسول ﷺ) صاحب اختیار دنیای جدید شود، طوری در حل مسائل و مشکلات دنیا توفیق خواهد یافت که صلح و سعادت مورد آرزوی بشر تأمین خواهد شد.^{۵۱}

وی ضمن مهم دانستن رابطه دین و سیاست و تشویق مؤمنان به سیاست اساساً پیدایش تشیع را ناشی از دخالت دادن دین در سیاست می‌داند و می‌گوید: از بزرگ‌ترین لطمه‌هایی که مشرق زمین به خود وارد کرده کنارگیری افاضل و خواص و خوبان مردم از امور مردم و واگذار کردن آن به طبقات پست ملت است.^{۵۲}

وی معتقد است شیعه اصولاً یک اقلیت مبارزی بوده است که رهبری و دستور اولیه آن را ائمه اطهار داده بودند... [و در این راستا منتظر امام معصوم هستند.] منتظر کی هستیم؟ امام غایب قائم، قیام یعنی چه و برای چه قیام بکند؟ قیام کند تا حکومت دنیایی را در دست بگیرد و عدل و قسط را به جای ظلم و جور بنشانند... و اصلاً پیدایش تشیع و دشمنی‌های تسنن منشایی جز حکومت و سیاست نداشت.^{۵۳}

از این رو، دیانت و سیاست از عوامل مؤثر دست اول اجتماع و سرنوشت ما به شمار می‌روند، خواه کسی معتقد و طرفدار و عامل به آنها باشد یا نباشد. آنچه از نظر بازرگان مهم است و مصلحت و ضرورت ایجاب می‌نماید این است که حدود معقول ارتباط و تداخل آن دو مشخص شود. وی بر این

باور است که اگر ما و متدینان حاضر باشیم دولت و سیاست را رها کنیم، او به هیچ وجه ما را آزاد و مختار نخواهد گذاشت؛ هر قدر ما بی‌اعتنایی و رهایی بیشتر بر حکومت و سیاست نشان دهیم او بیشتر برای خود حاکمیت و صاحب اختیاری را قائل و عامل می‌شود.

وی ضمن اعتقاد به جامعیت اسلام و عنایت خاص آن به امور اجتماعی و این‌که پیغمبر ما نه تنها منادی توحید و واضح یک مکتب عقیدتی بود، بلکه از همان روز اول بعثت بنیان‌گذار و تشکیل دهنده امت شده بلافاصله پس از هجرت اقدام به عقد اخوت میان مسلمانان و تأسیس مدینه‌النبی و جامعه اسلامی عربستان کرد.^{۵۴}

کدام قدمی را پیغمبر و علی برداشتند که مواجه و توأم با یک اقدام اصلاح عمومی اجتماعی - به معنای اعم کلمه - سیاسی نبود؟ مسجد اسلام هم محل رکوع و سجود بود هم محل رتق و فتق امور، نماز جمعه یک اجتماع هفتگی الهی و اجتماعی و یک اقدام کاملاً سیاسی است.^{۵۵}

بازرگان برای اثبات این مطلب که اسلام عنایت و اصرار جدی به خدمات اجتماعی و اداره امت و حکومت داشته به روایات زیر استناد می‌کند:

۱- حدیث نبوی: «من أصبح و لم یهتم بأمور المسلمین فلیس بمسلم»؛
 ۲- حدیث نبوی از قول حق تعالی: «الناس عیالی أنفعهم إلیهم أحبهم الی؛ مردم خانواده منند، مفیدترشان نسبت به آنها، محبوبترشان پیش من است».

۳- حدیث نبوی: «کلکم راعٍ و کلکم مسؤول عن رعیتة؛ همه شما در حکم چوپان و زمامدار امت هستید و همه شما مسؤول وضع و حال رعیت خود می‌باشید».^{۵۶}

بازرگان ضمن استناد به روایات فوق معتقد است هشت فقره فروع دین، چهارتای آن امور اجتماعی است و ارکان حکومت و سیاست را تشکیل می‌دهد: خمس و زکات (یا مالیات و اقتصاد)، جهاد و دفاع (نظام وظیفه و جنگ)، و بالأخره امر به معروف و نهی از منکر که از همه وسیع‌تر و مهم‌تر و واجب عینی است و در واقع هدف دین حق، اشاعه حق و خیر و محو باطل و ظلم می‌باشد.^{۵۷}

بازرگان با اعتقاد به وجود ارتباط وثیق میان دین و سیاست و توجه آن به امور اجتماعی بر این باور است که اگر دینداران در سیاست دخالت نکنند و آن را رها سازند، سیاست هرگز دین را رها نخواهد کرد، بلکه سیاست با دین کار دارد و کارش حساب یک قدم جلوتر یا یک قدم عقب‌تر نیست، حساب بود و نبود یا مرگ و حیات است؛ از این رو سیاست با دین هم مرز است و رعایت مرز را نمی‌کند یا سیاست باید غالب و حاکم بر مسلک و معتقدات مردم و هدف‌های ملی شود و دین را نابود کند یا دین باید بر سیاست غالب و حاکم شود و آن را در دست بگیرد؛ البته اگر دین غالب شود

سیاست را از بین نخواهد برد، بلکه آن را اصلاح و اداره و زنده خواهد کرد.^{۵۸}

بازرگان ضمن اعتقاد به دخالت دین در سیاست و ارتباط آن دو قائل به وجود مرزی میان آنهاست و همواره بر این باور است که دین نه تنها با سیاست بلکه با کلیه شئون زندگی و با جهان مرز مشترک دارد، ولی مرزی است یک طرفه، به این معنا که دین در زندگی و در اخلاق، عواطف و سیاست دخالت می‌کند و هدف و جهت می‌دهد؛ اما آنها نباید در دین دخالت نمایند و راه و رسم دین را تعیین کنند، چرا که در این صورت ناخالصی و شرک پیش می‌آید.^{۵۹}

به نظر می‌رسد اساس اندیشه و تفکر او که از بینش دینی او نشأت می‌گیرد این است که «دین فوق سیاست و حاکم بر سیاست و حکومت است، نه ذیل آنها و نه در ردیف آنها».^{۶۰}

با نگرش فوق مرز میان دین و سیاست را چنین تبیین می‌کند:

۱- دین اصول سیاست و هدف حکومت را تعیین می‌کند، ولی آن طرف‌تر وارد جزئیات نمی‌شود؛ بدین معنا که انتخاب متصدیان و طرز اداره کار، امری نیست که دیانت در آن نظر مستقیم داشته باشد.^{۶۱}

۲- سیاست باید «لله» باشد. «لله» هم در معارف دینی و قرآنی مترادف یا دست کم ملازم با «للناس» است، چرا که هدف سیاست خیر و سعادت مردم است و هدف دین نیز خیر و سعادت دنیایی و آخروی مردم است و در قرآن سعادت و تأمین دنیا و آخرت از هم جدا نیستند، بلکه با یکدیگر توأم هستند: «ربنا آتنا فی الدنيا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار؛ گرچه هدف و حیات اصلی آخرت است».^{۶۲}

۳- دین و سیاست نباید با هم مخلوط و مشتبه شوند، حفظ مرز لازم است و رعایت اصالت و استقلال و آزادی در هر دو جا لازم است: «نباید هیچ‌گاه دیانت را وسیله یا ملعبه برنامه‌های سیاسی خود قرار دهند».^{۶۳}

با توجه به مؤلفه‌های فوق و کلیه آثار باقی مانده از بازرگان برخلاف دیدگاه‌های موجود در زمینه اندیشه وی به این نتیجه رسیدیم که اولاً، هیچ‌گونه تغییر و تحولی در اندیشه او رخ نداده است؛ ثانیاً قائل به اشراف دین بر سیاست بوده و همواره میان دین و سیاست ارتباط و وثیقی قائل بود و برای ایجاد حکومت اسلامی تلاش می‌کرد.

پی‌نوشت‌ها

۱. مهدی بازرگان، انسان بینی قرآن، بازگشت به قرآن (تهران: انتشارات قلم، ۱۳۶۴) ج ۴، ص ۱۶.
۲. عبدالله متقی، [نام مستعار بازرگان] نیک نیازی (تهران: کانون نشر پژوهش‌های اسلامی، بی تا) ص ۱۱۲.
۳. همان، ص ۱۱۳.
۴. مهدی بازرگان، بعثت و ایدئولوژی (مشهد: انتشارات طلوع، بی تا) ص ۱۱.
۵. همان.
۶. همو، بازیابی ارزش‌ها (بی جا، بی تا، ۱۳۶۲) ج ۳، ص ۴۵.
۷. مهدی بازرگان، بعثت و ایدئولوژی، ص ۸۲ و ۸۳.
۸. مهدی بازرگان، دعا (تهران: کانون نشر پژوهش‌های اسلامی، بی تا) ص ۶۸.
۹. عبدالله متقی، ذره بی انتها (تهران: کانون نشر پژوهش‌های اسلامی، بی تا) ص ۱۵.
۱۰. مهدی بازرگان، بازگشت به قرآن (تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰) ج ۱، ص ۷۳-۷۴.
۱۱. عبدالله متقی، نیک نیازی، ص ۵۳.
۱۲. همان، ص ۵۳.
۱۳. مهدی بازرگان، بازگشت به قرآن، ج ۱، ص ۷۵.
۱۴. همو، راه طی شده، مجموعه آثار: ج ۱ (تهران: انتشارات قلم، ۱۳۷۷) ص ۴.
۱۵. همان، ص ۵.
۱۶. همان، ص ۴۵.
۱۷. مهدی بازرگان، بازیابی ارزش‌ها، ج ۳، ص ۳۲۳.
۱۸. همو، راه طی شده، ص ۳۸.
۱۹. همو، مرز میان دین و سیاست (بی جا، بی تا) ص ۳۰-۳۱.
۲۰. همو، اسلام، مکتب مبارزه مولد (تهران: انتشارات فتح، بی تا) ص ۱۲-۱۳.
۲۱. همو، آفات توحید (تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، بی تا) ص ۷۷-۷۸.
۲۲. «هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة و ان کانوا من قبل لقی

- ضلال مبین». جمعه (۶۲) آیه ۲.
۲۳. مهدی بازرگان، بعثت و ایدئولوژی، ص ۷۱.
۲۴. همو، بازیابی ارزشها، ج ۲، ص ۵۶.
۲۵. همو، بعثت و دولت (تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۵۹) ص ۱۰.
۲۶. همو، بازیابی ارزشها، ج ۳، ص ۱۰-۱۱.
۲۷. همو، آیا اسلام یک خطر جهانی است؟ (تهران: انتشارات قلم، ۱۳۷۴) ص ۲۵.
۲۸. همو، آخرت و خدا هدف رسالت انبیا (تهران: خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۷) ص ۶۲.
۲۹. همان، ص ۶۲-۶۳.
۳۰. همان، ص ۷۴.
۳۱. عبدالکریم سروش، «آنکه به نام بازرگان بود نه به صفت»، کیان، سال سوم، ش ۲۳، ص ۱۸.
۳۲. محمد مهدی جعفری، «نکاتی چند پیرامون آخرت و خدا هدف بعثت انبیا»، کیان، ش ۳۰، ص ۴۰.
۳۳. عبدالکریم سروش، پیشین، ص ۱۴ و ۱۵.
۳۴. همان، ص ۱۵.
۳۵. مهدی بازرگان «آیا اسلام یک خطر جهانی است»، کیهان هوایی، (سوم، اسفند ۱۳۷۳).
۳۶. عبدالعلی بازرگان، «قرآن پژوهی پدر، از نگاه فرزند»، ایران فردا، س چهارم، ش ۲۳ (سال ۱۳۷۴) ص ۵۵-۵۴.
۳۷. محمد بسته نگار، «آیا مهندس بازرگان در افکار خود تجدید نظر کرده است؟»، ایران فردا، سال چهارم، ش ۲۳، ص ۶۶.
۳۸. اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱، ص ۵.
۳۹. مدافعات دادگاه عشرت آباد، ص ۶۴.
۴۰. مهدی بازرگان، آیا اسلام یک خطر جهانی است؟، ص ۱۰۶-۱۰۷.
۴۱. مهدی بازرگان، مسأله وحی، مجموعه آثار، ج ۲، ص ۱۵۳.
۴۲. مهدی بازرگان، بعثت و ایدئولوژی، ص ۷۷-۷۸.
۴۳. همان، ص ۷۷.
۴۴. همان، ص ۹۶.
۴۵. مهدی بازرگان، مرز میان دین و سیاست، ص ۷.
۴۶. همو، دین و تمدن (بی جا، بی نا، بی تا) ص ۵-۱۵۰.
۴۷. همان، ص ۶۲.
۴۸. همان، ص ۶۳.
۴۹. مهدی بازرگان، بعثت و ایدئولوژی، ص ۷۷.

۵۰- همو، مسلمان اجتماعی و جهانی، مجموعه آثار: ج ۲، ص ۶۴.

۵۱- همان، ص ۶۴.

۵۲- مهدی بازرگان، مرز میان دین و سیاست، ص ۸.

۵۳- همان، ص ۲۳-۲۵.

۵۴- همان، ص ۳۱.

۵۵- همان، ص ۳۲.

۵۶- همان، ص ۳۳-۳۴.

۵۷- همان، ص ۴۰.

۵۸- همان، ص ۴۱.

۵۹- همان، ص ۴۵-۴۶.

۶۰- همان، ص ۴۶.

۶۱- همان، ص ۴۷-۴۸.

۶۲- همان، ص ۴۸.

۶۳- همان، ص ۵۲.